

اتحاد روحانیت و جبهه ملی

بررسی نقش آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق در پیروزی قیام ملی 30 تیر

محسن محمدی | « اطلاع می‌یابم که مصدق برای مبارزه با مشکلات اختیار تام خواسته است. شاه از دادن اختیارات سر باز می‌زند و قوام‌السلطنه را به نخست‌وزیری منصوب می‌کند و او هم با موضع‌گیری در مقابل ملی کردن صنعت نفت مرتکب اشتباه می‌شود. جبهه ملی اعلام اعتصاب عمومی می‌کند. آیت‌الله کاشانی حکم جهاد می‌دهد و حزب توده نیز از آن طرف هوادارانش را متشکل می‌کند. جمعیت به خیابان‌ها میریزند و با چوب و سنگ به تانک‌ها حمله می‌کنند. تیراندازی می‌شود و انسان‌ها کشته می‌شوند. وحشتناک است. نفت، آبادان، توده، جهاد، کشتار، اعدام...» (1) همین واگویه استعاره‌وار و موجز ثریا اسفندیاری بختیاری، همسر دوم محمدرضا شاه پهلوی در کتاب خاطراتش از حوادث 30 تیر سال 1331، چکیده‌ای است از آنچه در این روز رفته و در حافظه تاریخ ثبت شده و به یادگار مانده. خیابان 30 تیر در تهران را به آثار تاریخیاش می‌شناسند و مراکز فرهنگی و مذهبی‌اش و این اواخر، غذافروشی‌های سیار شبانه‌اش. خیابانی که از بابت وجود توأمان مسجد، کلیسا، کنیسه و آتشکده در آن به خیابان ادیان شهره شده و نماد همزیستی مسالمت‌آمیز ادیان آسمانی است اما عنوان رسمی خود را وامدار روزی است که ملت ایران برای پاسداشت آزادی و دفاع از حق قانونی و مسلم خود، به خیابان آمدند و حماسه‌ها آفریدند و شهدایی را تقدیم راه حریت کردند، خالصانه و شجاعانه. روز 30 تیر سال 1331 و جان‌فشانی‌ها و حماسه‌های رقم خورده در آن، به عنوان برگ زرینی در حافظه تاریخی ملت ایران ثبت و جاودان شده است. توطئه‌ای که می‌رفت بنیان آزادی را در ایران متزلزل کند و بساط دیکتاتوری را دوباره برپا سازد، با نکته‌سنجی و واکنش به موقع نخبگان و اتحاد روحانیت و جبهه ملی و در راسشان، آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی و دکتر محمد مصدق و هدایت و تهییج درست مردم برای حضور در عرصه، ابتر ماند و به شکستی تلخ و عبرت‌آموز تبدیل شد.

وزارت جنگ

یا دفاع؟!

ماجرا از 25 تیرماه سال 1331 آغاز شد. پس از افتتاح مجلس هفدهم، دکتر محمد مصدق بر اساس اختیارات تصریح شده نخست‌وزیر در قانون اساسی، از پهلوی دوم خواست تا تصدی پست وزارت جنگ را به او بسپارد. نکته قابل تامل؛ با وجودی که بیش و کم اکثریت قریب به اتفاق ممالک دنیا وزارت دفاع داشتند، با این پیام که به دنبال درگیری و کارزار با کشوری نیستند و فقط به تمهیدات لازم برای دفاع از کشورشان می‌اندیشند، این وزارتخانه در ایران به نام جنگ خوانده می‌شد. شگفتا؛ با وجودی که پس از واقعه 30 تیر مصدق عنوان این

وزارتخانه را از جنگ به دفاع تغییر داد، پس از کودتای 28 مرداد 1332 و سقوط دولت مردمی او و روی کار آمدن حکومت نظامی زاهدی، محمدرضا شاه دوباره پسوند جنگ را به این وزارتخانه افزود و وزارت دفاع شد همان وزارت جنگ سابق. تا پیش از درخواست مصدق، شاه عنوان فرماندهی و عنان کل قوا را در اختیار داشت و وزیر جنگ زیر نظر مستقیم او انتخاب می‌شد و فعالیت می‌کرد. کارشکنی‌های نیروی‌های نظامی و انتظامی در کار دولت و وجود همیشگی سایه تهدید و حتی کودتا در پیوند با این انحصار شاهانه، مصدق را واداشت که اختیار تعیین وزیر و اداره وزارتخانه جنگ را از شاه جوان بخواهد. حدس این مطلب که پهلوی دوم از در مخالفت برآید کار دشواری نبود که قضا را ببین، با جمله معترضه «پس بگویند من چمدان خود را ببندم و از این مملکت بروم» به خواسته مصدق جواب منفی داد. مصدق کوتاه نیامد و استعفا داد اما به جای آنکه به نمایندگان مجلس روی آورد، به‌طور مستقیم با مردم سخن گفت. «در جریان حوادث اخیر به این نتیجه رسیدم که به وزیر جنگ قابل اعتمادی نیاز دارم تا مأموریت ملیام را ادامه دهد. چون اعلیحضرت درخواست مرا رد کرده است، پس تصمیم به استعفا دارم و هر کسی را که مورد اعتماد مقام سلطنت باشد، برای تشکیل حکومت جدید و انجام خواسته‌های شاهنشاه، تایید خواهم کرد. در شرایط حاضر نهضتی که مردم ایران شروع کرده‌اند، نمی‌تواند به نتیجه پیروزمندانه نائل گردد.» (2)

اشتباه بزرگ قوام

از آن سو، شاه هم که این استعفا را فرصت مغتنمی می‌پنداشت برای خلاصی از مصدق، احمد قوام (قوام‌السلطنه) را مأمور تشکیل کابینه کرد و لقب «جناب اشرف» را که پس از ورود ارتش به آذربایجان در سال 1325 از او گرفته بود، بازپس داد. قوام که با قبول پیشنهاد نخست‌وزیری، بزرگ‌ترین اشتباه استراتژیک تمام عمر سیاسی‌اش را مرتکب و همان خدمات زیرکارانه‌اش در جریان آزادسازی آذربایجان و به زیر کشیدن فرقه دموکرات و تار و مار جعفر پیشه‌وری و اعوان و انصارش را هم به باد داده بود، تلاش نمود تا کارش را با قدرت و مشت آهنین آغاز کند. پس در شعر معروف منوچهری دست برد و «کشتنیان» را به «کشتنیان» تغییر داد و اعلامیه‌ای صادر نمود تحت عنوان «کشتنیان را سیاستی دگر آمد» سراسر تهدید و ارعاب و به عموم اخطار داد که دوره عصیان سپری شده و روز اطاعت از عوامل و نواحی حکومت فرا رسیده است. جناب اشرف در مجلس هم از همین باب وارد شد و زهر چشم گرفت. او در مجلس گفت: وای به حال کسانی که در اقدامات مسلحانه من اخلال نمایند و در راهی که در پیش دارم، مانع تراشند یا نظم عمومی را بر هم بزنند. این‌گونه آشوبگران با شدیدترین عکس‌العمل از

طرف من روبرو خواهند شد.

آیت‌الله کاشانی

و دشمنی با انگلیسی‌ها

نقش و تاثیر روحانیت در جنبش‌های سیاسی- اجتماعی تاریخ معاصر ایران بر کسی پوشیده نیست. روحانیون همواره نقش مهمی در فراز کردن کنش‌های سیاسی و اجتماعی داشته‌اند؛ از جنبش تحریم تنباکو و مشروطه گرفته تا انقلاب اسلامی سال 57. آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی در 25 سالگی به درجه اجتهاد رسید و ضدیتی عجیب با انگلیسی‌ها داشت، چه آن زمان که در نجف اشرف ساکن بود و چه بعدها که به ایران کوچ کرد. مبارزه او با اجنبی و به‌طور مشخص انگلیس، ابعادی بین‌المللی داشت و از عراق و ایران تا مصر و لبنان را شامل می‌شد. آیت‌الله کاشانی دستی فراخ در عالم سیاست داشت و علاوه بر عضویت در مجلس موسسان اول در سال 1304 شمسی، نماینده ادوار چهاردهم، شانزدهم و هفدهم مجلس شورای ملی از حوزه تهران هم بود. ضمن اینکه ریاست هفدهمین دوره مجلس را نیز در مقطعی بر عهده داشت. آیت‌الله کاشانی یکی از حامیان و صحنه‌گردانان اصلی نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران هم بود و حتی نقشی تعیین‌کننده در برانگیختن سایر علما در حمایت از این نهضت داشت. این روحانی، پس از نخست‌وزیری مصدق در پیامی او را «برادر لایق و دانا»ی خود نامیده و از هیچ پشتیبانی و کمک مادی و معنوی در حقش کوتاهی نکرده بود.

نقطه عطف کارنامه سیاسی کاشانی

نقطه عطف کارنامه سیاسی آیت‌الله کاشانی را باید در نقش‌آفرینی فوق‌العاده و تاریخی‌اش در جریان استعفای مصدق و برکشیدن قوام به عنوان نخست‌وزیر توسط شاه ارزیابی کرد. مصدق پس از استعفا راهی خانه شد، آن‌گونه که مسعود بهنود می‌گوید بر سبیل سیاست. «با انتشار خبر استعفای مصدق، چشم‌ها به تهران و آیت‌الله کاشانی دوخته شده بود. در اینجا مصدق به خانه رفته در بسته بود، به‌طوری که رهبران جبهه ملی هم تا سه روز بعد نتوانستند با او تماس بگیرند. مصدق در این کار سیاستی هم داشت و آن، رو در رو نهادن کاشانی و دربار بود.» (3) جبهه ملی شاید مقهور سیاست تهدید و سرکوب قوام، در سکوتی مقطعی فرو رفت و حزب توده هم که منتظر ماند تا دستور و راهبرد جدید از مسکو برسد. در اینجا همه چشم‌ها به جانب آیت‌الله کاشانی بود. واکنش کاشانی اما، تند بود و بی‌پرده. در فردای نخست‌وزیری قوام اعلامیه شدیدالحنی صادر کرد و بر او به‌شدت تاخت. در بخشی از این اعلامیه آمده بود: «سیاستی که قرون متمادی، دولت‌های مزدور را سر کار می‌آورد بالاخره حکومت دکتر محمد مصدق را که بزرگ‌ترین سد راه جنایت خود می‌دانست، برکنار و درصدد برآمد

عنصری را که در دامان دیکتاتوری و استبداد پرورش یافته و تاریخ حیات سیاسی او پر از خیانت و ظلم و جور است و بارها امتحان خود را پس داده و دادگاه ملی حکم مرگ و قطع حیات سیاسی او را صادر کرده است، برای سومین بار بر مسند خدمت‌گزاران واقعی بگمارد. من نمی‌خواهم که درباره عدم صلاحیت احمد قوام بیش از این سخنی گفته باشم اما اعلامیه ایشان در نخستین روز این زمامداری به خوبی نشان می‌دهد که چگونه بیگانگان درصددند به وسیله ایشان تیشه بر ریشه دین و آزادی و استقلال مملکت زده و بار دیگر زنجیر اسارت را بر گردن ملت مسلمان بیندازند.»

خط و نشان برای دربار

آیت‌الله کاشانی برای شاه هم خط و نشان کشید که اگر تا 24 ساعت آینده قوام برکنار نشود، لبه تیز انقلاب را متوجه دربار خواهد کرد. قوام اما قصد کوتاه آمدن و تسلیم شدن نداشت و حتی تهدید به دستگیری آیت‌الله کاشانی نمود. کاشانی هم البته بیدي نبود که با این بادها بلرزد. مواضع سخت و شجاعانه او در قبال دولت قوام، سایر گروه‌های سیاسی را هم جری کرد تا به میدان بیایند، حتی حزب توده را. نورالدین کیانوری، آخرین دبیر اول حزب توده تا پیش از انحلال، در خاطراتش درباره حضور اعضای این حزب در اعتراضات روز 30 تیر می‌گوید: «تظاهرات 30 تیر به دعوت آیت‌الله کاشانی شروع شد و مردم به حمایت از مصدق به خیابان‌ها ریختند. حزب توده ایران هم از مردم دعوت کرده بود و توده‌ای‌ها هم فعالانه شرکت کردند. زد و خورد شد و عده‌ای کشته شدند. اخبار به قوام رسید و حالش بد شد و به حالت رعشه افتاد و استعفا داد. یکی از افسران توده‌ای به نام سرهنگ حبیب‌الله پرمان (برادر هدایت‌الله حاتمی) که فرمانده واحد تانک بود از تانک پیاده شد و درجه‌هایش را کند و تانک را در اختیار مردم قرار داد. مردم هم سوار تانک شدند و او را روی دست بلند کردند و فریادکنان در خیابان ناصریه به راه افتادند. (این افسر بعد از 28 مرداد به اعدام و سپس به حبس ابد محکوم شد).»

(4)

همراهی مردم با قیام

با فراخوان آیت‌الله کاشانی، مخالفان دولت قوام با شعار «مرگ بر قوام» و «زننده باد مصدق» به خیابان‌های تهران و برخی از شهرها آمدند. تا ساعت 10 صبح تمام خیابان‌های مرکزی تهران مالا مال از مردم شد و ماموران امنیتی در نقاطی از پایتخت روی جمعیت آتش گشودند. خبر شهادت معترضان از بعضی شهرستان‌ها هم به گوش می‌رسید. مردم اما سودای کوتاه آمدن و پا پس گذاشتن نداشتند. جنازه‌ها را بر سر دست گرفته و فریاد مرده باد قوام سر دادند. شاه، ترسیده و

مرعوب، نزدیکانش را به شهر فرستاد تا اوضاع را بررسی کنند. حسین فردوست در خاطراتش بر این موضوع صحنه می‌گذارد. «در دوران نخست‌وزیری مصدق تا مهر 1331 در ایران بودم و در این مدت، گاهی محمدرضا مرا به خیابان‌ها می‌فرستاد تا وضع شهر را ببینم و به او اطلاع دادم. از جمله در جریان 30 تیر 1331 به دستور محمدرضا به چهارراه مخبرالدوله رفتم و حوادث را دیدم و به محمدرضا گزارش دادم.» (5)

مردم در خیابان سعدی، غلامرضا پهلوی برادر شاه را نیز شناسایی کردند و به سوی اتومبیلش حمله‌ور شدند که شاهزاده جوان با بخت و اقبال و سر و صورت مجروح و خونین توانست از مهلکه بگریزد و به برادر بزرگش گزارش دهد که کشور در آستانه یک انقلاب است. از سوی دیگر، قوام که در ابتدا می‌خواست آیت‌الله کاشانی را با وجود داشتن مصونیت نمایندگی مجلس بازداشت کند، خود را در برابر موج اعتراضات مردمی غافلگیر دید، خاصه آنجا که شنید سربازان و پاسبانان هم به مردم پیوسته و فریاد «مرده باد قوام» کشیده‌اند. جناب اشرف، تیمسار مهدی‌قلی علوی مقدم، رییس شهربانی کل کشور را احضار کرد تا از او توضیح بخواهد. «قوام با عصیانیت علوی مقدم را احضار کرد. پیش از آنکه تیمسار وارد اتاق بزرگ قوام شود، میراشرافی بر سر او فریاد کشید و او را زن خواند که چرا مردم را به گلوله نمی‌بندد؟ علوی مقدم تپانچه خود را بیرون کشید و چیزی نمانده بود که فاجعه‌ای رخ دهد.» (6)

شهر در دست مردم

تهران در غروب 30 تیر عملاً در دست مردم بود. نیروهای نظامی هم به پادگان‌ها بازگشته بودند. پهلوی دوم از قوام خواست استعفا بدهد. محمد مصدق دوباره مأمور تشکیل کابینه شد. آیت‌الله کاشانی نیز غروب 30 تیر پس از اعلام پیروزی قاطع ملت اعلامیه‌ای صادر کرد و گفت: «برادران عزیزم، از اینکه برای مرتبه دیگری همت عالی شهادت و خداپسندانه شما به نتیجه بسیار گرانبها رسید و عنصر سفاک و جنایتکاری مانند احمد قوام را از صحنه زمامداری پوشالی طرد و آخرین تیر ترکش استعمار به سنگ خورد، لازم می‌دانم اولاً خدای بزرگ را شکرگزاری نموده و در ثانی از این همه فداکاری و استقامت شما مردم قهرمان ایران صمیمانه قدردانی کنم.» قیام 30 تیر به پیروزی رسید اما نه چندان کم‌هزینه. مجله «تهران مصور» در 24 تیرماه سال 1332 نوشت: «یک کمیته پارلمانی مسوول بررسی حوادث 30 تیر نشان داد که خونین‌ترین درگیری‌ها در چهار نقطه جداگانه: در بازار، به ویژه راسته بزازان، بقالان و آهنگران که تظاهرات‌کنندگان امام حسین گویان با ارتش درگیر شده بودند؛ در مناطق کارگری شرق تهران، به ویژه نزدیک مغازه‌های میدان راه آهن و کارخانجات؛ در فاصله

دانشگاه تا مجلس و میدان مجلس (بهارستان) که محل سنتی برگزاری تظاهرات بود، روی داده است. از 29 نفری که در تهران کشته شدند، شغل 19 نفر بعداً اعلام شد که شامل چهار کارگر، سه راننده، دو پیشه‌ور، دو شاگرد مغازه، یک دستفروش، یک خیاط، یک دانشجو و یک سلمانی بود. «شهربانی کل کشور شمار کشته‌شدگان درگیری‌های 30 تیر در تهران را 21 نفر اعلام کرد اما این تعداد را تا 63 نفر هم تخمین زده‌اند. مصدق حوادث 30 تیر سال 1331 را «قیام ملی» نامید و از کشته‌شدگان به عنوان «شهید ملی» یاد کرد.

نتایج و برکات قیام

قیام ملی 30 تیر با اتحاد تاریخی روحانیون و جبهه ملی و حضور پرشور همه اقشار با هر نحله فکری و سیاسی به پیروزی رسید و دولت ملی مصدق دوباره بر سر کار آمد که البته این تنها نتیجه قیام نبود. یرواند آبراهامیان در کتاب «ایران بین دو انقلاب» (از مشروطه تا انقلاب اسلامی) «دوباره نتایج قیام 30 تیر آورده است: «مصدق در پی پیروزی‌اش ضرباتی پشت سر هم، نه فقط به شاه بلکه به اعیان زمین‌دار و مجلسین وارد آورد. سلطنت‌طلبان را از کابینه اخراج کرد و وزارت جنگ را خود عهده‌دار شد. املاک رضاشاه را به تصرف دولت درآورد، بودجه دربار را قطع کرد و به وزارت بهداری اختصاص داد. تماس مستقیم شاه با دیپلمات‌های بیگانه را ممنوع ساخت. اشرف خواهر توامان شاه را که فعالیت سیاسی داشت مجبور به ترک کشور کرد... تا اردیبهشت 1332 شاه همه قدرتی را که از شهریور 1320 برای آن جنگیده و به جنگ آورده بود، از دست داد.» (7)

عوارض و تبعات ایستادن در برابر خواست و اراده مردم فقط شامل رجال سیاسی و افراد خاندان سلطنتی نشد و دامن نظامیان را هم گرفت. «مصدق به امرای ارتش نیز ضربات سختی وارد کرد. نام وزارت جنگ را به وزارت دفاع تغییر داد. بودجه نظامی را تا 15 درصد کاهش داد و اعلام داشت که کشور در آینده فقط تجهیزات دفاعی خریداری خواهد کرد. 15 هزار نفر را از ارتش به ژاندارمری منتقل کرد و بودجه سرویس‌های محرمانه را سخت کاهش داد... 136 افسر شامل 15 تیمسار را از ارتش تسویه کرد و...» (8)

همدلانی که همدل نماندند

واقعه 30 تیر سند و نشانه‌ای است از کارنامه درخشان روحانیت و جبهه ملی در دفاع از کیان دین و میهن و صیانت از حقوق اولیه و مسلم مردم. همکاری آیت‌الله کاشانی و دکتر محمد مصدق و همراهی اقشار مختلف مردم، کارگران و آزادی‌خواهان با آنها برگ زرینی را به دفتر خاطرات تاریخ معاصر ایران افزود. افسوس و صدافسوس که دشمنان و بدخواهان میان این دو چهره مذهبی و ملی فاصله انداختند

